باسمه تعالی

***** متن املای فارسی - پایه هفتم - خرداد ۱۴۰۲ *****

*** بار دیگر سرم را برگرداندم و با تکان دادن دست هایم به احساسات خاموش امّا سرشار از پاکی و صفای این طبیعت و سبزه های معصوم پاسخ می گفتم .**

*** از تلخ ترین خاطرات روزهای کودکی او ، دیدن کسانی بود که با تیر کمان به صید پرنده ها می پرداختند . او از صید گنجشکی کوچک با تیرکمان ، احساس بیزاری و تنفّر می کرد .**

*** از کوچه گذشت و وارد خیابان شد. خیابان سردتر از کوچه بود و باد با سرعت بیشتری می وزید . مصطفی خودش را کنار دیوار کشاند تا از هجوم باد در اَمان باشد.**

*** در میان جمع ، گشاده رو بود و در تنهایی ، سیمایی محزون و متفکّر داشت . هرگز به روی کسی خیره نگاه نمی کرد و بیشتر اوقات ، چشم هایش را به زمین می دوخت . بیش از حدّ لزوم ، سخن نمی گفت و اجازه نمی داد کسی جز در مقام دادخواهی ، در حضور او از دیگری بد بگوید و یا به کسی دشنام دهد.**

*** آدم آهنی آن قدر از ملاقات با شاپرک خوشحال بود که اصلاً متوجّه باز شدن درهای نمایشگاه و انبوه تماشاگرانی که به داخل آمده بودند ، نشد.**

" کوچه باغ هایتان پر موسیقی *باد* . "